

The argument of matter and form on the union of the wise and the rational and the analysis of the doubt of allegory and confiscation

Ershadniya M.R.*¹

¹ Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Faculty of Theology, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran

Abstract

Hakim Sabzevari in the atmosphere of transcendent wisdom and with the transcendent indisputable principles and passing through the framework of appeasement with the principles of previous philosophers, has tried to establish an argument to prove the unity of reason and the wise. Some of the principles and materials of these arguments are apparently, not the content, the same principles and materials of the previous scholars. One of the causes of suspicion for some novices is the neglect of this matter. One of Hakim Sabzevari's arguments on the rational union of the argument of "matter and form" is that in establishing it, on the one hand, he refers to the ontological principles of matter, form and soul, and on the other hand, Sadra's view of psychology underlies the completion of this argument. have given. Hakim Sabzevari has written an article in order to distort all the arguments and accuses Hakim of "gross sputum" in recognizing the basic contents of philosophy. In this regard, in rejecting the argument of matter and form, he has turned to two main accusations. On the one hand, he accused Hakim of using allegorical analogy instead of argumentative analogy, and on the other hand, he condemned the expropriation as desirable. An analysis shows that this argument is based on complete unity, and that the article has been distorted both in the position of the report and in the position of the judge, which has deviated from irrational positions.

Keywords: Hakim Sabzevari, the union of the wise and the reasonable, matter and form, allegory

*Corresponding Author

Tel: +98 ()

Fax: +98 ()

Postal Address:

Postal code:

email: mr.ershadinia@hsu.ac.ir

Received:

Accepted:

ePublished:

برهان ماده و صورت بر اتحاد عاقل و معقول و واکاوی شبهه تمثیل و مصادره

محمدرضا ارشادی‌نیا *

گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

چکیده

حکیم سبزواری در فضای حکمت متعالیه و با مبانی مسلم متعالی و گذر از چارچوب مباحثات با مبانی فلاسفه پیشین، به اقامه براهینی در اثبات اتحاد عقل و عاقل همت گماشته است. برخی مبادی و مواد این براهین به ظاهر، نه محتوا، همان مبادی و مواد حکمای پیشین است. یکی از عوامل وقوع در شبهات برای برخی نویزوهان غفلت از همین مطلب است. از جمله براهین حکیم سبزواری بر اتحاد عاقل و معقول برهان «ماده و صورت» است که وی در اقامه آن، از یک سو به مبادی هستی‌شناختی ماده و صورت و نفس نظر دارد و از دیگر سو، نگره علم‌النفس صدرایی را زیربنای متمم این برهان قرار داده است. مقاله‌ای در جهت مخدوش‌نمایی همه ادله حکیم سبزواری اتهاماتی را به نگارش سپرده و حکیم را متهم به «خلط فاحش» در تشخیص مطالب ابتدایی فلسفه نموده است. در این راستا در مردودنمائی برهان ماده و صورت، به دو اتهام عمده روی آورده است. از سویی حکیم را به کاربرد قیاس تمثیلی به جای قیاس برهانی متهم کرده و از دیگر سو به ایراد مصادره به مطلوب محکوم پنداشته است. واکاوی نشان می‌دهد این برهان بر اتحاد تام است و آن مقاله هم در مقام گزارش دچار تحریف شده، هم در مقام داوری به اتخاذ مواضع غیرمنطقی منحرف گشته است.

کلیدواژگان: حکیم سبزواری، اتحاد عاقل و معقول، ماده و صورت، تمثیل

تاریخ دریافت:

تاریخ پذیرش:

تاریخ انتشار:

*نویسنده مسئول: mr.ershadinia@hsu.ac.ir

آدرس مکاتبه: تهران، خیابان شادمان، کوچه شاهجوی، پلاک ۶۴

تلفن: ۰۲۱۱۷۵۱۱۷۵۰۹۱۵۵؛ فکس: -

مقدمه

نظریه‌پردازی درباره «ماده و صورت» از مسائل دیرپای فلسفه اسلامی است. تحول و تکامل نظریات در این باره به حکمت متعالیه منتهی می‌گردد. کیفیت ارتباط وجودی آن دو جوهر نیز از نوگرایی برخوردار است. سپس کاربرد رهیافت‌ها در مسایل مترتب بر آن، از پویایی متعالی خبر می‌دهد. به طور کلی مسئله نفس و به طور خاص مسئله اتحاد عاقل و معقول از مسایل متأثر از رهیافت‌های متعالی برای ماده و صورت است. نگره «جسمانیت‌الحدوث و التصرف، روحانیت‌البقاء و التعلق» به نفس، (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۸، ۳۴۷)، جز به تصویر دقیق هستی‌شناخت از ماده و صورت، و تعیین جایگاه مادیت و تجرد نفس امکان‌پذیر نیست. تصویری که توانایی ترسیم امتداد عریض و طویل وجود نفس را از ماده محض تا تجرد و فراتجرد داشته باشد. در این رهگذر تصویر مادیت نفس و صور مترتب و متراکبی که این مادیت را جلا می‌بخشند و آن را به سمت تجرد سوق می‌دهند، حائز اهمیت بسیار است. حکمای پیشاصدرا این صور را منفصل و نفس را منفعل از آن پنداشته‌اند. دوگانگی نفس و صور به مثابه دوگانگی حال و محل و قیام حلولی صور به نفس، برآیندی از این اندیشه است. حکمت متعالیه، صور ادراکی را به عنوان صور فعلیت‌بخش نفس مادی اعلام کرد و در طی این مسیر، از ابتدا تا انتها، این دوگانگی را موهوم و بر اثر اتخاذ مبادی نادرست در معرفت نفس دانست. اتحاد عاقل یعنی نفس متبلور به ادراکات عقلی، با معقول یعنی صور مجرد عقلی، همۀ مطلبی است که می‌تواند این انگاره را قابل درک و تصور کند. حکیم سبزواری با پشتوانه این نظریه‌پردازی قوی، بر آن است تا استدلال بر اتحاد را خاطر نشان کند و روند طولانی را در بیانی فشرده به عنوان برهان ماده و صورت ارایه دهد. نفس همان ماده‌ای است که در ابتدا بالقوه محض است و بر اثر اتحاد با صور ادراکی به فعلیت تام خویش نائل می‌گردد. از آن‌جا که ترکیب ماده و صورت در جسمانیات، اتحادی است درباره نفس و صور عقلی این اتحاد به طریق اولی

برقرار است. اتحادی قوی که رابطه عرض و موضوع با آن قابل مقایسه نیست. این برهان بر مبادی مستدل متکی است و بدون توجه به آنها وصول به مطلوب ناممکن است.

مقاله‌ای سعی کرده این برهان را ناتمام بداند با این فرض که یا این استدلال برهانی نیست و از ریشه، تمثیلی است یا اگر شکل برهان به خود بگیرد، مبدأ آن تمثیل است و حکیم سبزواری به این نقص و تأثیر آن در مبادی برهان توجه نداشته است!

تبیین برهان براساس مبادی مفصل و مشروح حکمت متعالیه و وانمایی اتهام آن مقاله، راه را به درک درست مقاصد الهیات متعالی هموار می‌کند و شبهات ناشی از شتابزدگی را می‌زداید. برخی محققان معاصر نیز به این شبهه اشاره کرده و رهایی از آن را مشروط به «غور و تأمل در تقریر» آن دانسته‌اند.

نمی‌توان گفت که اتحاد عاقل به معقول به منزله ماده و صورت بودن، قیاس ذهن با خارج است و این اقناعی و خطابی است نه برهانی؛ چه این که معلوم شده است که هریک از هیولای جسمانی و عقل هیولانی با صورت خود اقتضای اتحاد دارد و از این رو عقل هیولانی با صورت علمیه را به منزله هیولا با صورت جسمانی گفته‌اند و این نه از راه قیاس ذهن با خارج است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۹: ۲۷۰).

ایراد بر مقاصد متعالی با ادعای نوآوری، هنگامی نزدیک به باور است که مدعیان، روش وصول به آموزه‌های حکمت متعالیه را در خود فراهم کرده‌باشند؟ روشی که صدرالمتألهین در خصوص این مسئله بر آن تأکید ورزیده و بدون آن، نیل به این قله تعالی‌طلب را محال دانسته است. در آستان ورود به این مسئله است که صدرالمتألهین یکایک ستارگان فروزان حکمت مشائی و خورشید رخشان حکمت اشراقی و سایر محققان از حکما را نام می‌برد و بدون هیچ اغماض، میراث آنها را در این خصوص غیرقابل اعتماد اعلام می‌کند. با این وضع وقتی حال این فرزندان چنین باشد، وضع بقیه، که در نظر صدرالمتألهین اصحاب اوهام و خیال و وسوسه و جدل هستند، چه خواهد بود؟ در این مسیر سخت است که صدرالمتألهین نیل به درک ژرف و وجدان مسئله را مشروط و موقوف به عنصر مغفول در معرفت مسائل علم الهی می‌داند و آن استمداد از مبدأ سبب‌ساز آسان‌ساز است. وی تأکید می‌کند باید با توجه جبلی و تضرع غریزی به این آستان باریافت و گشایش دانش را مشاهده کرد. از این رو صدرالمتألهین تجربه شخصی خود در پیمایش این مسیر و نیل به یافته‌های حکمی را نیز در مسئله اتحاد پشتوانه قرار داده است.

مبادی برهان

آنچه بیش از همه در متمیم این برهان نقش دارد «حرکت جوهری و نظریه ترکیب اتحادی بین ماده و صورت به ویژه نگره اشتداد وجودی و سعه مظهری نفس» است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۹: ۲۷۰). هریک از این مبادی شرح تفصیلی و اثباتی را در پهنه حکمت متعالیه به خود دیده است. از این رو حکیم سبزواری با اشاره مختصر به اهم مبادی فقط بر عصاره استدلال چنین تکیه می‌کند: بر اساس مباحث مفصل درباره ماده و صورت و ترکیب اتحادی بین آن دو، نه ترکیب انضمامی، می‌توان مبدأ استدلال را فراهم دید. به این ترتیب که نفس ماده است و مدرکاتش صورت برای آن. توجه باید داشت که نفس دارای وحدت جمعی است و وقتی ماده و صورت در موجودات طبیعی و دارای وضع، اتحاد دارند پس حال درباره عقلیات چگونه است؟ (سبزواری، ۱۳۸۳، ج ۳: ۳۲۰).

تأثیر این مبادی در برهان چنین است که عقل هیولانی نسبت به صور علمی نقش ماده به صورت را دارا است. هرچه از واهب صور افاضه شود، نفس با آنها اتحاد پیدا می‌کند. اگر ماده جسمانی با صورت جسمانی با ترکیب اتحادی متحد می‌گردد، نفس، حتی در مرتبه عقل هیولانی، برای اتحاد با صور علمی اولویت دارد. زیرا دارای قابلیت و شأنیت مجرد و لطافت است و متقابل آن صور علمی، که طرف دیگر اتحاد است، از شوائب مادی میرا است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۹: ۲۷۰).

نقش سایر مبادی، براساس مبادی علم‌النفس متعالی چنین است که نفس ناطقه به سبب حرکت در جوهر از قوه به فعل یعنی از نقص به کمال می‌رسد. وجود نفس با نیل به صور علمی و معارف الهی اشتداد می‌یابد و آن صور و معارف با نفس اتصال بلکه اتحاد وجودی می‌یابند. اگر با نگره و ادبیات ویژه حکمت متعالیه این مطلب بیان گردد، باید گفت اطلاق اتحاد از باب نارسائی لفظ و عبارت است، اما به بیان دقیق، این رابطه حتی فراتر از اتحاد است؛ زیرا صور حقائق علمی اطوار وجود نفس و شؤون ذاتی آن هستند و با نفس ناطقه عینیت دارند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۱: ۳۰).

مطلب مهم این است که این‌گونه استکمال نفس، اختراع و تکروی حکمت متعالیه به شمار نمی‌آید. بلکه صدرالمتألهین و سایر حکمای متعالی (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۳: ۳۲۷-۳۲۸)، با تأسی به ابن سینا در امکان چنین استکمال (ابن سینا، ۱۳۷۶: ۳۴۶-۳۴۹)، آن را در مسئله اتحاد عاقل و معقول به کار بسته‌اند. این قسم اتحاد، درباره دو امری رخ می‌دهد که در طول هم قرار دارند. به این معنی که یکی در هستی ناقص است و دیگری صورت کمالی برای آن است. با استکمال ناقص به واسطه کامل و خروجش از قوه به فعل، نقضش رفع می‌گردد. همانند این‌که کودک، جوان و جاهل، عالم و عاجز، توانا و قادر شود. اتحاد عاقل به معقول از این قسم استکمال و ترقی است (رفیعی قزوینی، ۱۳۶۱: ۹).

هم‌ترازی مدرک و مدرک در تمام مراتب ادراک، مطلب مهمی است که می‌تواند این استکمال را توجیه کند. چنانچه ماهیت موجود در خارج، بالقوه کلی و بالفعل، جزئی است و شأنیت آن را دارد که با عملیات انتزاع و تجرید ماده‌زدائی گردد، هم‌چنین است قوه مدرک انسانی که آن ماهیت را ادراک می‌کند و عاقل بالقوه است. این قوه شأنیت آن را دارد که مواد و آلایش‌های آن را از خود بزداید، تا تبدیل به عاقل یعنی مدرک کلیات بالفعل گردد. (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۵: ۳۰۳). بدین‌گونه هم‌سانی رتبی مدرک و مدرک در هموار کردن تصور اتحاد مدرک و مدرک تأثیر به‌سزایی دارد.

مدعاهای مقاله

مقاله در صدد رد تمام براهین حکیم سبزواری در چهره ناقد نوآور ظاهر شده و با ادعای نقد براهین قوی‌تر و مهم‌تر، تکلیف دیگر براهین را نیز معین کرده است.

هیچ یک از سه برهان، در جهت اثبات مدعای اتحاد عاقل و معقول تام نیست و توانائی اثبات مدعا را ندارد (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۱).

۱. ادعای نوآوری

مقاله مدعی است «صورتبندی براهین و نقدها همگی نو» بوده (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۱)، و از بین براهین حکیم سبزواری، سه برهان قویتر و پر اهمیت‌تر را به ارزیابی صوری و مادی سپرده است که «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت» (همان: ۳۵) یکی از همان سه برهان است.

۲. عنوان‌سازی

مقاله عنوان «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت» (همان) را برای این برهان برگزیده و درسایه آن، قرار است ادعاهای خود را به عنوان نقد سامان دهد.

در این راستا پس از تاریخچه‌ای، برای نشان دادن موقعیت این برهان از خود حکیم سبزواری مدد جسته و سپس آن را مخدوش و مردود جلوه داده است. این ترجمه‌ای دارای افزوده از سوی مقاله، برای عبارت حکیم سبزواری است که مقاله منظور خود را در آن گنجانده است: «این برهان از طریق اتحاد ماده و صورت (و تعمیم این اتحاد به نفس و معقولات) تشکیل می‌شود و نفس نیز (همچون ماده) یک عقل هیولانی است (و تعمیم این اتحاد به نفس و معقولات)» (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۸).

۳. گزارش مقاله از برهان

گزارش مقاله از برهان به صورت نقل قول مستقیم با این ارجاع است (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۴۷-۱۴۹) که افزودنی‌ها در ضمن نقل مستقیم در آن نمایان است.

سبزواری با نگاه به ترکیب اتحادی ماده و صورت سعی کرده است تا با مدل سازی این ترکیب و تعمیم آن در باب ترکیب نفس و صورت‌های ذهنی، برهانی را در جهت اثبات ترکیب اتحادی نفس و صورت‌های ذهنی اقامه کند. سبزواری در شرح حکمت منظومه، در تقریر این برهان می‌گوید: ... آنچه در باب اثبات این مدعا مورد اعتماد^{۱۲} ماست برهانی است که از اسکندر (افرویدیسی) نقل شده است که این برهان از طریق اتحاد ماده و صورت (و تعمیم این اتحاد به نفس و معقولات) تشکیل می‌شود و نفس نیز (همچون ماده) یک عقل هیولانی است که ماده معقولات است و معقولات صورت‌آند (پس نفس نیز با معقولات خود متحد است) (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۸).

۴. احاله برهان به تمثیل و اتهام تعمیم

داوری مقاله از این برهان تعبیر به «مدل سازی و تعمیم تمثیل» است. مبتنی بر این ادعا داوری خود را مبتنی بر نفی دلالت برهانی آن، چنین تکمیل کرده است.

این برهان، اساساً برهان نیست، زیرا جنس برهان قیاس است در حالی که سخن سبزواری تنها بیان‌کننده نوعی تمثیل و یا تعمیم است و تمثیل در فلسفه اعتباری ندارد (معین‌الدینی، ۱۳۹۸، ۳۸).

مقاله در غرابت‌زدایی از این ادعای خود، به ادعای سعی ابتکاری پرداخته تا در جهت اتهام زدایی از حکیم سبزواری چنین نگارگری کرده باشد!

با توجه به عمق سبزواری روشن است که وی نمی‌تواند چنین سهوی را مرتکب شود؛ لذا نگارنده این سطور با تأمل و تدقیق بر روی آثار سبزواری برای اولین بار سعی نموده است تا بیان تمثیلی وی را در قالب یک برهان، تقریر نماید (معین‌الدینی، ۱۳۹۸، ۳۸).

در نهایت، سعی ادعایی مقاله یعنی «تبدیل تمثیل به برهان»، به استمداد از کاربست قاعده «حکم‌الامثال فیما یجوز واحد» می‌انجامد.

۵. تفاوت مفاد عقل هیولانی در دو دیدگاه

مهم‌ترین خدشه‌ای که مقاله «نقد» بر این برهان، به شمار آورده، این است که چون اصطلاح عقل هیولانی در بین مشائیان رایج بوده و آنها به اتحاد قائل نشده‌اند، پس اقدام حکیم سبزواری در کاربست این انگاره برای اثبات اتحاد عاقل و معقول مردود است، حتی اگر صورت استدلالی بازسازی شده، به استخدام آن درآید؟!.

به نظر می‌رسد حتی با بازگرداندن بیان سبزواری به قالب برهانی که ذکر شد، باز هم این دلیل در اثبات مدعای وی ناتمام باشد؛ زیرا کاربرد عقل هیولانی در زمان بوعلی و سایر حکمای مشائی و منتقد اتحاد عاقل و معقول نیز وجود داشته است، اما عقل هیولانی باعث نگردیده است که این متفکرین به مسئله اتحاد باور پیدا کنند (معین‌الدینی، ۱۳۹۸، ۳۹).

۶. اتهام مصادره به مطلوب

مقاله پس از تلاش برای اختراع صورت استدلال، مسیر خرده‌گیری را به تلاش برای فرق نهادن عقل هیولانی در دو دیدگاه مشائی و صدرایی اختصاص می‌دهد. مقاله ادعا کرده که عقل هیولانی در دیدگاه مشائی ناظر به جنبه عوارض و کمالات ثانی نفس انسان است. سپس در توضیح این تفاوت، این مطلب را ابراز کرده است.

در واقع نفس در ذات خود متکامل است اما در اثر تعلق به بدن قوه آن را پیدا می‌کند که اوصاف و عوارض خارج از ذات را برای خود اکتساب کند. به همین خاطر در نگاه مشائی، تعقل عین ذات نفس نیست بلکه امری عرضی است و از اوصاف نفس به شمار می‌آید. ... در نگاه صدرایی تعقل و به طور کلی ادراکات نفس، کمال ثانیه نفس محسوب نمی‌شوند بلکه تعقل عین ذات نفس است و ذات نفس در اثر اتحاد با معقولات ساخته (۱۴) فعلیت پیدا می‌کند (معین‌الدینی، ۱۳۹۸، ۴۰).

بر این تفاوت، پایگاه اتهام «مصادره به مطلوب» استحکام یافته و تعقل که عین ذات نفس بوده، مقدمه اتحاد دوباره عقل با نفس قلمداد شده و ترتب فرض و پیش‌فرض بر همدیگر را استوار دیده است.

حال با توجه به این نکته وجه ناتمام بودن این برهان و مصادره به مطلوب بودن آن روشن می‌گردد؛ زیرا در این برهان این مسئله پیش‌فرض گرفته شده است که عقل هیولانی، ذاتی نفس است و نفس با تعقل نفس می‌گردد و تعقل کمال اولی نفس است در حالی که اساساً مسئله اتحاد عاقل و معقول در باب اثبات همین مدعا مطرح گشته است و برهان ما باید این مسئله را به اثبات برساند نه این‌که خود این مسئله را پیش‌فرض بگیرد (معین‌الدینی، ۱۳۹۸، ۴۰).

۴. نقد و بررسی

۱. نقد نوآوری ادعایی

این که مقاله ادعا کرده از بین براهین، سه برهان «قوی‌تر» را به صورت ابتکاری هم بازسازی، هم نقد کرده، ادعای صرف است. زیرا بازسازی‌اش چیزی بیش از تحریف برهان نیست و ربطی به مطالب متعالی ندارد. مضاف بر آن هیچ ملاکی برای ممیزی خود نشان نداده و بدون تعیین معیار قوت و اهمیت، برخی از براهین را قوی‌تر و مهم‌تر اعلام کرده است. البته چون به سادگی سایر براهین، نتوانسته خدشه فراهم کند، صعوبت کار خود را ملاک «قوی‌تر» بودن آن‌ها به شمار آورده است. نیز در سراسر مقاله از آنچه «ارزیابی صوری» نامیده، اثری مشهود نیست.

۲. ادبیات آشفته و ناویراسته

ادبیات آشفته مقاله جا به جا رخ می‌نماید و حاکی از عدم نیل مدعی برای درک مقصود این براهین است، که به چند نمونه اشاره می‌گردد.

۱. این عنوان «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت» که مقاله برای برهان تدارک دیده با همه زوایدی که به آن افزوده، اشتباه بوده و به فاصله اندک در متن به این عنوان «شبهات نفس و صورت ذهنی با ماده و صورت» تغییر کرده است.

۲. در این رهگذر این جملات نیز حکایت از عدم دقت در تنظیم مقاله در مراحل تدوین و گزارش دارد: «حال با توجه به این‌که عقل هیولانی دارای لطافت بیشتری نسبت به عقل هیولانی است اولی از این است که معقولات^۱ مختلف را بپذیرد و با آنها متحد گردد» (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۸). چگونه مقاله دو طرف نسبت را یک چیز اعلام کرده است؟!.

۳. مقاله مطالبی ایرادگونه را اشاره‌وار به علامه طباطبایی نسبت داده و ادعا کرده در «فصل پیشین بیان شد» (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۴۱)! اما این دلیل گویای شتاب مقاله در گردآوری و سپردن به نشر است. در روند داوری مقاله از سوی مجله مربوط هم توجه لازم مبذول نشده است. به حسب ظاهر مقاله برگرفته از رساله یا پایان‌نامه است و به فصل پیشین آن مکتوبات اشاره دارد و در مقاله از فصل و فصول خبری نیست. گویا نگارنده آن را بدون ویراستاری به نشر سپرده و ارباب نشریات نیز توجه لازم را نسبت به مقاله‌های دانشجومحور، به خرج نداده‌اند!

۴. در روند شبهه‌زایی، مقاله ادبیاتی ناهنجار و اشتباه را در بیان مواضع فلسفه مشائی مؤثر یافته و از آن سود برده است. از جمله تعبیر از نفس کامل به «نفس متکامل» و تعبیر از عقل هیولانی به «عوارض نفس». تعبیراتی هم که درباره حکمت صدرائی مانند «عینیت تعقل با نفسیت^۲ نفس» به کار برده از همین دست است مانند «عقل هیولانی، ذاتی نفس است و نفس با تعقل نفس می‌گردد» (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۴۰). این تعبیرات نارسا و شبهه‌زا چگونه درباره جسمانیت‌الحدوث بودن نفس سازگار است؟ آیا نفس با تعقل نفس می‌گردد؟ مقاله این مطلب ناهنجار را از کجا به حکمت متعالیه منتسب نموده است.

در حالی که در هر دو مکتب فلسفی، عقل قوه‌ای از قوای نفس است که باید براساس این مبنا به مسایل پیرامونی مطرح در دو مکتب پرداخت. تفاوتی که در این زمینه هست این است که در فلسفه مشاء قوا با نفس هم مباین، هم مغایر است. اما در حکمت صدرایی اگرچه قوا مغایر با نفس است، اما مباین با آن نیست و نفس با قوا متحد است (صدرالمتألهین، ج ۸: ۱۳۵؛ سبزواری، ۱۳۸۰: ج ۵، ۱۸۰؛ عبودیت، ۱۳۹۲: ۲۴۳). بنابر این تعبیر از قوه به عرض در فلسفه مشاء، توجیه مستدل ندارد.

۳. عنوان نامتناسب

مقاله عنوان ساختگی و مغلوط «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت» (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۵) را برای این برهان برگزیده و درسایه آن، قرار است ادعاهای خود را به عنوان نقد سامان دهد.

در این راستا به زمینه‌سازی نامرتبب پرداخته و پس از تاریخچه‌ای برای موقعیت این برهان از خود حکیم سبزواری مدد جسته و علی‌رغم مبتنی بودن برهان بر ترکیب اتحادی و عینیت نفس با هیولانیت، آن را مخدوش و مردود جلوه داده است. نگاهی به تحریف گفتار حکیم از سوی مقاله، کافی است تا معلوم گردد، گنجاندن افزوده‌ها در ضمن گفتار حکیم، ره به کجا می‌سپارد و قرار است پیشاپیش چه نتیجه‌ای را اثبات کند! تعبیرات بدلی در این عبارات، کاملاً اثبات می‌کند مدعیات مقاله بر عبارات خودساخته مبتنی است و با متن ترجمه تحریفی به استقبال ایراد و خرده‌گیری شتافته است.

به هر صورت عنوان «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت»، که مقاله برای برهان تدارک دیده، با همه زوایدی که به آن افزوده، اشتباه بوده و به فاصله اندک در متن به این عنوان «شباهت نفس و صورت ذهنی با ماده و صورت» تغییر کرده است.

مشهود است که مقاله کوشش دارد به هر قیمت راهی برای مخدوش جلوه دادن براهین حکیم بیابد و در تأمین این غرض در عنوان این بخش، به اتهام «تمثیل» روی می‌آورد. این که تعبیر او به تمثیل به کدام عبارت حکیم مستند است، برداشتی نامستند و خارج از روند پژوهش روشمند و به دور از تحقیق متکی به اصول متقن و صحیح است. پس از آن، اتهام «تمثیل» را به «تعمیم» بدل کرده و هیچ سندی برای آن ارائه نداده است. به هر حال کاربست «تشبیه و تمثیل» همه چیزی است که به نظر مقاله توانسته، مدعیات را علیه این برهان حکیم سبزواری وجیه نشان دهد و همه مدعا بر محور این اتهام دور می‌زند: «برهانی را مبتنی بر شباهت نفس و صورت ذهنی با ماده (هیولی) و صورت اقامه کند» (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۷). پس از این به این اتهام خواهیم پرداخت.

۴. نقد گزارش مقاله از برهان

گزارش مقاله گزارشی جهت‌دار، برای زمینه‌سازی ایرادات است. اگرچه به ظاهر نقل قول مستقیم را با این ارجاع (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۴۷-۱۴۹) برگزیده، اما آشکار است که افزودنی‌ها وصف نقل مستقیم را از آن می‌زداید و آن را از انعکاس نظر حکیم سبزواری دور می‌سازد.

در دو ارجاعی که مقاله، حکیم سبزواری را به کاربست تمثیل و تشبیه متهم کرده، خوشبختانه صراحت عبارت حکیم برداشت ناهنجار مقاله را بسیار شفاف برملا می‌سازد، به‌گونه‌ای که نیاز به هیچ توضیح باقی نمی‌ماند. عبارت تعلیقه بر اسفار چنین است: «هو أن النفس مادة و مدرکاته صورة له و له وحدة جمعیه و المادة و الصورة لهما نحو اتحاد فی ذات الأوضاع فکیف فی العقلیات (سبزواری، ۱۳۸۳، ج ۳: ۳۲۰)»^۴

نیز عبارت متن شرح منظومه چنین است: «والمعتمد لاثبات مطلبه مانقل عن اسکندر، من باب اتحاد المادة و الصورة، فإن النفس فی مقام العقل الهیولانی مادة المعقولات، و هی صور له» (سبزواری، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۴۹).

در حاشیه نیز بر همین مطلب تأکید می‌ورزد:

والذی دعاهم الی القول باتحاد المادة و الصورة أن الفعلیات بینها التأتبی و التنازع، فلاتتحد بعضها ببعض. والهیولی لماکانت قوة محضة و ابهاما صرفا، لاتأتبی و لاتعصى من مابینها. فتتحد بكل فعلیه، فعلیه. فالصورة النوعیه المائیه مثلا، تأتی عن الهوائیه، لکن هیولیها قابله للهوائیه. و اذا کانت هیولی الجسمانیات هكذا، فما حدسک بهیولی العقلیات فی شدة لطافتها و تجردها؟ و هی العقل الهیولانی الذی هو هیولی المعقولات النفسانیة. فالنفس للطافتها، بأی شیئی تتوجه، تتصور بصورته و تتحد بها (سبزواری، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۴۹).

با این تعبیرات صریح درباره نفس: «هیولای عقلیات، عقل هیولانی، هیولای معقولات نفسانی»، چگونه ذره‌ای تشویش سزاست که کسی به سمت نسبت مزعوم کاربرد تشبیه نفس به هیولا پیش رود؟ در کجای این عبارات «تشبیه و تمثیل» به کار رفته یا از کدام لفظ و جمله این تعبیر قابل برداشت است؟ آشنای به ادبیات و دستور زبان می‌بیند که اگر محمول، مستقیم بر موضوع حمل شود، این حمل، حمل این‌همانی و هوهویت است. وقتی حکیم به صراحت فرموده: «نفس ماده است و مدرکاتش صورت آن»، تصریح است به اتحاد موضوع و محمول در حمل مصداقی شایع صناعی نه تشبیه و تمثیل. بنابر این باید حکم به عینیت موضوع و محمول شود نه تمثیل.

۵. نقد احاله برهان به تمثیل و اتهام تعمیم

برداشت پیش‌داورانه و نامتکی بر آموزه‌های حکمت متعالیه، از سوی مقاله به این‌جا منتهی شده که از این برهان به «مدل سازی و تعمیم تمثیل» تعبیر کند و پس از آن ایراد خود بر برهان را کارساز دیده و چنین ادعا کند:

این برهان، اساساً برهان نیست زیرا جنس برهان قیاس است در حالی که سخن سبزواری تنها بیان‌کننده نوعی تمثیل و یا تعمیم است و تمثیل در فلسفه اعتباری ندارد (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۸).

ادعای سعی ابتکاری مقاله در جهت غرابت‌زدائی از اتهام سهو بر حکیم نیز حاصلی ندارد تا بتواند لبه تیز این ایراد ناهنجار را بر استاد فن متعالی به سوی دیگر برگرداند. ادعایی که برای «تبدیل تمثیل به برهان»، به استمداد از کاربست قاعده «حکم الامثال فیما یجوز واحد» می‌انجامد (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۸).

اگر از ادبیات غیرفنی مقاله که واژه «جنس» را به جای «سنخ و روش» به کار برده، اغماض شود، مضمون ادعا نیز چنان بدون محتوا است که بر مناقشه در عبارت سایه انداخته است. ابتدا مقاله باید بیان می‌کرد این سخن

نامعتبر از کجا خردپذیر شده که تمثیل مطلقاً معتبر نیست؟! در منطق و ادبیات عقلی، نیز در معرفت‌دینی، تمثیل با وجود شرایط خود، امری معتبر و بسیار مورد استناد است.

از این رو وقتی تمثیل با شرایط خاص دارای اعتبار است، لزومی ندارد با تکلف، به برهان ارجاع شود. تمثیل در صورتی که دو مثل دارای وجه شبه یا جامع باشند، دارای اعتبار منطقی است و هیچ مشکلی ندارد.

استناد به قاعده «حکم الامثال فیما یجوز واحد»، وقتی مفید فایده است که تمثیل فی‌نفسه معتبر باشد. بنابراین این اگر تمثیل مطلقاً نامعتبر است، تسری حکم مثل به مثل آن نیز بی‌پایه است. اکنون چگونه مقاله تمثیل را به کلی نامعتبر می‌خوانند، اما آن را، به عنوان یکی از مقدمات، مبدأ برهان بازسازی شده خویش قرار داده است.

از سوی دیگر، معلوم است که کاربرت قاعده «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» در این مورد کاملاً بی‌مورد است. زیرا مجرای قاعده درباره طبیعت نوعی است. اگر امثال (افراد) در ماهیت نوعی مشترک باشند، دارای احکام مشترک هستند (محقق طوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۷). پس نمی‌توان این قاعده را به هر موردی تسری داد.

وانگهی این تصور مقاله است که نفس و بدن را به صورت و ماده مقایسه کرده و آن دو را مثلاًن به شمار آورده تا ایراد را موجه نشان دهد! در حالی که بنا بر مبنای جسمانیت الحدوث، نفس عین هیولا است نه مثل هیولا! اگر نفس در مراحل بدوی حدوث، جسم است، معلوم است که جسم ترکیبی از هیولا و صورت است و نفس عین هیولا است که پذیرنده و قابل صور تکاملی ادراکی است. بنا بر این نیازی به تکلفات مقاله نیست که خود را مبتکر برای صورت‌بندی این برهان قلمداد کرده است! نیز تلاش مقاله برای وانمود کردن سهو‌زدائی از ساحت آن حکیم و ادعای تأمل و تدقیق برای برهان‌سازی از سوی خود، با واقعیت منطبق نیست. تأمل و تدقیق در علم‌النفس صدرایی به ویژه آموزه «جسمانیت الحدوث» قطعاً مانع این ایرادها می‌گشت.

مراجعه به مسفورات مشروح و مفصل حکمای متعالی به ویژه صدرالمتألهین درباره مراتب عقلی نفس کافی است تا بی‌پایه بودن مدعای مقاله را نشان دهد. از جمله مقصود از عقل هیولانی که ذره‌ای از کُتابی‌های مقاله با آن درست در نمی‌آید. مقاله گمان برده هیولی فقط درباره اجسام صادق است و نفس به این اجسام تشبیه شده و سپس حکم آنها به نفس تعمیم داده شده است. نمونه‌هایی از تصریحات صدرالمتألهین درباره هیولا، نشان خواهد داد، چگونه ایراد مقاله بر ذهنیات خود، نه مستندات، متکی است. صدرالمتألهین در مدخل ورود به مسئله اتحاد عاقل و معقول در رساله مستقل با همین عنوان، مقامات عقلی نفس را به احسن وجه تفسیر و تبیین کرده است.

یکی از مراتب عقل، هیولانی بودن آن است. منظور حکما از هیولانی آن است که شیئی ممکن باشد شیئی دیگر بشود. هر شیئی که بالقوه شیئی دیگر است در ذات خودش لاشیئی بالفعل است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۷: ۹).

صدرا با توضیح وافی درباره نسبت هیولای اجسام با صور، نسبت نفس را در مرتبه عقل هیولانی با معقولات همین نسبت اعلام می‌کند. اگرچه نفس نسبت به ماده محسوسات صورت محسوب گردد اما تا در این مرتبه است، نسبت به صور معقول هیولا است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۷: ۹). تعبیرات صدرالمتألهین نیز کمترین مجال باقی نمی‌گذارد تا کسی ادعا کند نفس در مرتبه عقل هیولانی به هیولا و صورت جسمانی تشبیه شده یا احکام هیولای جسمانی به هیولای نفس تعمیم یافته است. زیرا در همه این عبارات و تعبیرات جز این که نفس خود، عین هیولا و مصداق آن است، چیزی دیگر وجود ندارد تا مستمسک خرده‌گیران قرار گیرد.

۶. نقد تبدیل تمثیل به برهان

سعی ادعایی مقاله یعنی «تبدیل تمثیل به برهان»، به کاربست قاعده «حکم الامثال فیما یجوز واحد» انجامیده که البته تلاشی عبث و بیهوده است. چون اگر تمثیل معتبر است خود برای اثبات مطلوب کافی است و اگر معتبر نیست این قاعده چون فرع بر اعتبار تمثیل است، بی اعتبار خواهد بود. نتیجه شنیدنی هم این است که «نفیس انسانی از اموری است که هم چون هیولی دارای قوه و نامتحصل است پس برای تحصلش با صورت‌های خود متحد می‌گردد» (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۹). مشهود است روند تکلف‌آمیز به چه نتیجه نابسامان با جملات نابسامان‌تر منتهی شده است. ادعای مقاله که نفس «هم‌چون هیولا» است، درست نیست، بلکه خود هیولانی است و از مصادیق وجود هیولا و عین قوه و عدم تحصل است و برای تحصل با صورت‌های ادراکی متحد می‌گردد نه با «صورت‌های خود»!!

۷. نقد تفاوت نسبت عقل هیولانی با نفس در دو دیدگاه

مقاله مدعی است چون مشائیان به مغایرت قوا با نفس از جمله عقل هیولانی با نفس می‌اندیشیده‌اند، پس به اتحاد روی نیاورده‌اند! این ادعا معارض با تاریخچه‌ای است که خود از مشائیان گزارش کرده و منشأ رأی به اتحاد عاقل و معقول را به مشائیان منسوب کرده است (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۳۸). تنها این مطلب کافی است تا اثبات کند ربطی بین دو مسئله در هر دو دیدگاه نیست.

۸. نقد اتهام مصادره به مطلوب

مقاله پس از تلاش برای اختراع صورت استدلال، در مسیر خرده‌گیری بر محتوا پیش می‌رود و موضعی ناقص و تحریف شده از علم‌النفس فلسفی، به ویژه علم‌النفس صدرایی، را بر همدیگر متراکم می‌سازد تا اتهام مصادره به مطلوب را امکان‌پذیر سازد. تمام این تلاش به فرق نهادن عقل هیولانی در دو دیدگاه مشائی و صدرایی خلاصه می‌گردد. مقاله ادعا کرده که عقل هیولانی در دیدگاه مشائی ناظر به جنبه عوارض و کمالات ثنائی نفیس انسان است. سپس در توضیح این تفاوت، ادعاهای عجیب پیش‌گفته را ابراز کرده است (معین‌الدینی، ۱۳۹۸: ۴۰).

بر محور این تفاوت ادعایی، مقاله پایگاه اتهام مصادره را مستحکم انگاشته، تا تعقلی را که حسب ادعایش عین ذات نفس بوده، مقدمه اتحاد دوباره عقل با نفس ببیند! و ادعای ترتب فرض و پیش‌فرض بر همدیگر را استوار اعلام کند (همان).

بدین ترتیب، مقاله پس از تلاش بی‌فایده برای صورت‌سازی برهان و در حقیقت بازسازی انگاشته‌های خود، در صد جرح و خدش بر این برهان بر آمده و در این مسیر، اوهام متزاید و ادعاهای متراکم و نامستند، درباره علم‌النفس فلسفی، به ویژه علم‌النفس صدرایی، بر همدیگر مشهود است.

مدعی نشان نداده در کدامیک از مصادر حکمت متعالیه برای اتحاد نفس با قوا به ویژه قوه عقل، به مسئله اتحاد عاقل و معقول استناد شده و متقابلاً در کجا برای اثبات مسئله اتحاد عاقل و معقول از اتحاد نفس با قوای ادراکی استفاده شده است. در حالی که هر دو مسئله دارای مبادی خاص است و اگر مسئله‌ای با ادله

مستقل اثبات شده باشد و سپس به عنوان مبنا برای اثبات مسئله‌ای دیگر به کار رود، این به معنای مصادره به مطلوب نیست و گرنه باید تمام علوم و مبادی آنها را مصادره به مطلوب دانست.

مؤونه اتهام مصادره را این ادعا فراهم کرده که در نگاه حکمت متعالیه «عقل هیولانی، ذاتی نفس است و نفس با تعقل نفس می‌گردد و تعقل کمال اولی نفس است» (همان). این سخنان عجیب چنان دور از کمترین محمل وجیه است که صدور آن از مدعی ابتکار در نظریه‌پردازی و نقد ژرف‌ترین مطالب فلسفه متعالیه، شگفت و غیر قابل باور است. آیا نفس تا صورت معقوله‌ای را درک نکند، نفس نیست؟ آیا نفس پیش از اتحاد با هیچ صورت معقول، نفس هست یا نیست؟ اگر نفس است نفس برای چه موجودی؟ برای جماد، نبات، حیوان یا انسان؟ اگر نفس نیست چگونه قبل از پذیرش صور محسوس و متخیل، قابلیت پذیرای صور معقول را دارا شده است؟ آنچه در منطق حکمت متعالیه در اتحاد نفس با صور معقوله مدنظر است، اتحادی است که تأمین کننده فعلیت عقل انسانی است. این فعلیت بعد از این است که نفس از مراحل فعلیت جمادی و نباتی و حیوانی بگذرد و از اتحاد حسی و خیالی در مرحله نفس حیوانی نیز گذر کند و آماده پذیرش صور معقول گردد. یعنی نفس در مرحله حیوانی نیز ماده است برای صور معقوله اما ماده ثانیه، نه ماده محض و هیولای اولی که از هیچ فعلیتی برخوردار نیست.

اکنون از این منظر، این ادعای مقاله چه سهمی از صحت دارد که «تعقل عین ذات [نفس است و ذات [نفس در اثر اتحاد با معقولات ساخته (!؟) فعلیت پیدا می‌کند! کدام نفس منظور مقاله است؟ این جمله ناهمساز، به کدام مرحله نفس اشاره می‌کند که نفس قبل از تعقل اصلا نفس نیست و باید از هیولانیت محض با تعقل، به نفسیت گام بگذارد! مقایسه کردن نظریه صدرالمتهلهین با نظر مشائیان و هم‌سطح تلقی کردن نظر دو دیدگاه درباره عقل هیولانی، بیش از هرچیز بر نادیده گرفتن منطق حکمت متعالیه دلالت رسا دارد. به هر صورت این مدعا برای فراهم کردن زمینه اتهام مصادره به مطلوب است که چون «عقل هیولانی، ذاتی نفس است و نفس با تعقل نفس می‌گردد و تعقل کمال اولی نفس است» (همان)، پس اتحاد عاقل و معقول مبتنی بر این پیش‌فرض است که نفس عین عقل است و این پیش‌فرض هم مبتنی بر اثبات اتحاد است!

مقاله اگر به رسایی این تعبیرات و صحت آنها اطمینان دارد! باید پاسخ دهد که اگر چیزی ذاتی است، چگونه قابل محو و زدوده شدن است؟ زیرا سبب انقلاب ذاتی می‌گردد که محال است. اگر هیولانیت ذاتی نفس باشد، هیچگاه مادیت از آن قابل زوال و انتقال نیست. حرکت جوهری قابلیت‌ها را بالفعل می‌سازد و ذاتی را که در مسیر تکامل باشد، به کمال می‌رساند. نه این که نفس را به نفسیت برساند. اگر تعقل، نقش کمال اول برای نفس را دارد، برای عبور نفس از نفس حیوانی به نفس انسانی کمال اول محسوب می‌گردد، نه برای مطلق نفوس عدم واقع در مسیر کمال و نه برای نفس واقع در مرحله هیولای اولی. بنابر این بر مدعی لازم بود پیش از القای این شبهه، مبانی معرفت النفس صدرایی را مد نظر قرار می‌داد.

اتهام ارتکاب ترتب «پیش‌فرض بر پیش‌فرض» بر هرکس اندکی راست آید، اما بر صدرالمتهلهین و حکمای متعالیه هرگز راست نمی‌آید. زیرا مسئله اتحاد عاقل و معقول مسبوق به نظریه مبسوط صدرایی در علم النفس است و حکمای متعالیه متناوب نقطه نقطه آن را با حساسیت تمام کاوش کرده و بنای استوار آن را استوارتر ساخته‌اند.

نتیجه‌گیری

برهانی که حکیم سبزواری با کاربست مبادی متعالی در باره ماده و صورت بر اتحاد عاقل و معقول اقامه کرده، برهانی مستحکم و متین است. ترکیب اتحادی ماده و صورت اقتضا دارد نفس به عنوان ماده معقولات با صورت عقلی اتحاد وجودی داشته باشد. مقاله‌ای به انحراف از این بیان روشن روی آورده و برای تضمین نوآوری خود سعی کرده بر این برهان، مطالبی نامربوط بیفزاید تا زمینه ایراد بر آن را فراهم آورد. گزارش تحریفی از برهان و افزوده‌های درون متنی بر آن، مزید بر علت شده و ایرادها براساس این روند پیش رفته است. دو ایراد عمده مقاله بر این برهان عبارت بود از: نخست متهم نمودن حکیم به کاربست تمثیل و خروج از قالب قیاس برهانی و بی‌اعتباری تمثیل به طور مطلق و دوم: اتهام مصادره به مطلوب. بیان صحیح برهان و وانمایی مبادی متعالی، اثبات کرد خدشه‌های مقاله بر اثر چشم‌پوشی از مواضع و منطق متعالی است. بیش از همه، غفلت از مبادی معرفت‌النفس مبسوط صدرایی و مواضع هستی‌شناختی یا معرفت‌شناختی است که در علم‌النفس به اثبات رسیده و ناظر به آن مباحث، مسئله اتحاد عاقل و معقول جایگاه اثباتی خود را احراز کرده است. نیز عدم وصول به حقیقت مقصود، سهم عمده در خدش و ایراد ایفا کرده و سستی منطق مقاله در ادبیات نامناسب آن آشکار بود. بنابر این ادعای کلی مقاله که «هیچ یک از براهین در جهت اثبات مدعای اتحاد عاقل و معقول تام نیست» سخنی استوار بر منطق نقد نیست و تعرض‌های ناهنجار، به ساحت والای حکمایی است که در سراسر تاریخ حکمت متعالیه، مبانی و پشتوانه‌های خردمحور را، بارها در کوره نقض و ابرام و نقد و بررسی خود آزموده‌اند و از جوانب مختلف آن را از نقص و کاستی پیراسته و به قویم‌ترین بنیان آراسته‌اند.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان:

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

۱. ابن سینا، حسین، (۱۳۷۶)، *الالهیات من کتاب الشفاء*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۹۹)، *اتحاد عاقل به معقول*، قم، بوستان کتاب.
۳. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۶۱)، *مقدمه و تعلیقه بر رساله «اتحاد عاقل به معقول»*، رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، (۱۳۶۱)، *رساله اتحاد عاقل به معقول*، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. سبزواری، هادی، (۱۳۸۰)، *شرح المنظومه*، تهران، نشر ناب.
۶. سبزواری، هادی، (۱۳۸۳)، *تعلیقات بر اسفار*، ج ۳، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۷. صدرالمتألهین، محمد، (۱۳۸۳)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۳، ۵، ج ۸، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۸. ----- (۱۳۸۷)، *رسالة فی اتحاد العاقل و المعقول*، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۹. عبودیت، عبدالرسول، (۱۳۹۲)، *درآمدی به نظام حکمت صدرائی (جلد سوم): انسان‌شناسی*، تهران: سمت.
۱۰. معین‌الدینی، فاطمه، حسینی امین، حسین، (۱۳۹۸)، *نقد و بررسی استدلال حکیم سبزواری در اثبات مسئله اتحاد عاقل و معقول*، حکمت معاصر، سال دهم، شماره اول، ص ۳۱-۴۶.

پی‌نوشت

^{-١} إن مسألة كون النفس عاقلة لصور الأشياء المعقولة من أغمض المسائل الحكمية التي لم ينقح لأحد من علماء الإسلام إلى يومنا هذا ونحن لما رأينا صعوبة هذه المسألة وتاملنا في إشكال كون العلم بالجواهر جوهرًا وعرضًا ولم نر في كتب القوم سيما كتب رئيسهم أبي علي كالشفاء والنجاة والإشارات وعيون الحكمة وغيرها ما يشفي العليل ويروي الغليل بل وجدناه و كل من في طبقته وأشباهه - و أتباعه كتلميذه بهمنيار و شيخ أتباع الرواقيين و المحقق الطوسي نصير الدين وغيرهم من المتأخرين لم يأتوا بعده بشيء يمكن التعويل عليه و إذا كان هذا حال هؤلاء المعترين من الفضلاء فما حال غير هؤلاء من أصحاب الأوهام و الخيالات و أولى وسواس المقالات و الجدالات فتوجهنا توجها جليبا إلى مسبب الأسباب - و تضرعنا تضرعا غريزيا إلى مسهل الأمور الصعاب في فتح هذا الباب إذ كنا قد جربنا مرارا كثيرة ... فأفاض علينا في ساعة تسويدي هذا الفصل من خزائن علمه علما جديدا و ... (صدرالمتألهين، ١٣٨٣، ج ٣: ٣١٣).

^{-٢} و قد حصل لنا من هذا مبدء برهان على اتحاد العاقل و المعقول كما استدلل إسكندر عليه سيما على قول المصنف قدس سره و السيد السند من أن التركيب بين المادة و الصورة اتحادي لا انضمامي و هو أن النفس مادة و مدركاته صورة له و له وحدة جمعية و المادة و الصورة لهما نحو اتحاد في ذوات الأوضاع فكيف في العقليات بخلاف الموضوع و العرض فإن تركيبهما اعتباري. (سبزواري، ١٣٨٣، ج ٣: ٣٢٠).

^{-٣} كما أن الماهية الموجودة في الخارج كلية بالقوة جزئية بالفعل من شأنها أن تنجز عن المواد و تنتزع عنها الغواشي بتعمّل و تجريد و نزع، كذلك القوة الانسانية المدركة لها عاقلة بالقوة إذ من شأنها أن تنتزع عن نفسها المادة و غواشيها فتصير عند ذلك عاقلة أي مدركة للكليات بالفعل، و بالجملة مرتبة المدرك و المدرك في كل ادراك مرتبة واحدة (صدرالمتألهين، ١٣٨٣، ج ٥: ٣٠٣).

^{-٤} و قد حصل لنا من هذا مبدء برهان على اتحاد العاقل و المعقول كما استدلل إسكندر عليه سيما على قول المصنف قدس سره و السيد السند من أن التركيب بين المادة و الصورة اتحادي لا انضمامي و هو أن النفس مادة و مدركاته صورة له و له وحدة جمعية و المادة و الصورة لهما نحو اتحاد في ذوات الأوضاع فكيف في العقليات بخلاف الموضوع و العرض فإن تركيبهما اعتباري كما تقرر (سبزواري، ١٣٨٣، ج ٣: ٣٢٠).

^{-٥} وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (العنكبوت ٤٣)؛ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (الحشر ٢١).

^{-٦} إن للعقل مقامات: أحدها العقل الهولاني و الحكماء عنوا بقولهم «هولاني» موضوعا يمكن ان يصير شيئا آخر- محسوسا او معقولا- بوجود صورة فيه، و كل ما هو بالقوة شيء آخر لابد أن يكون ذاته بذاته بحيث لا تكون صورة من صور الأشياء فيكون قوة محضة لافعلية لها الا بحسب مايرد عليها من الخارج فإذا صارت مصورة بصورة من الصور، تصير متحدة بها صائرا اياها بحيث لاثنينية بينهما و هذا في باب المحسوسات كهيولى الاجسام التي في حد مرتبة ذاتها معزاة عن الصور كلها ... و هكذا الامر في العقل الهولاني بالقياس الى المعقولات. فإنه ليس هو في حد ذاته جوهرًا معقولا بالفعل؛ و لكنّه حينئذ هو احد الأشياء المحسوسة بالفعل و جميع الأشياء المعقولة بالقوة. لأن النفس هي صورة كمالية لنوع محسوس جسماني كالانسان؛ و له أن يدرك الأشياء كلّها معا... فالنفس الانسانية صورة بالقياس الى مادة المحسوسات و هيولى بالقياس الى صور معقولات؛ فهى في حد ذاتها قبل ان تستكمل شيء حسى ، وليست بشيء عقلى (صدرالمتألهين، ١٣٨٧: ١١-٩).